

Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 22, No. 8, Autumn 2022, 1-20
Doi: 10.30465/crtls.2022.8272

A Critical Review on the Book

Living Language: An Introduction to Linguistic Anthropology

Leila Ardebili*

Abstract

Linguistic anthropology, as one of the most important subfields of anthropology, seeks to examine how language, as a social entity, plays an active role in the life of a society and encodes various aspects of social relations in a society. This branch of science, which is interdisciplinary in essence, tries to study the linguistic phenomena in a social context instead of in a vacuum, and thus decipher the hidden social components behind the use of different linguistic levels, from phonology and lexicography to syntax and semantics. The present article critically examines “*Living Language: An Introduction to the Anthropological Linguistics*” written by Laura M. Ahearn aims to show how the hidden social spheres of language, such as culture, thought, socialization, gender, race, ethnicity, power, etc. can be studied in terms of linguistic use in different contexts. By considering language as a map, we can find a way to understand the society in question.

Keywords: Linguistic Anthropology, Language, Context, Culture, Society.

* PhD in Applied Linguistics and Anthropology, University of Tehran, Tehran, Iran,
Leila.ardebili1361@gmail.com

Date received: 09-05-2022, Date of acceptance: 24-09-2202



بررسی و نقد کتاب زبان زنده؛ درآمدی بر انسان‌شناسی زبان‌شناختی

لیلا اردبیلی*

چکیده

انسان‌شناسی زبان‌شناختی به‌عنوان یکی از زیرشاخه‌های مهم انسان‌شناسی، به‌دنبال بررسی این مهم است که چگونه زبان، به‌عنوان امری اجتماعی، در حیات یک جامعه نقش فعالانه‌ای را ایفا می‌کند و جنبه‌های مختلفی از مناسبات اجتماعی یک جامعه را رمزگذاری می‌کند. این شاخه از علم، که ماهیتی میان‌رشته‌ای دارد، تلاش می‌کند تا درعوض بررسی پدیده‌های زبانی در خلأ، آن‌ها را با توجه به بافت اجتماعی مورد مطالعه قرار دهد و از این ره‌گذر، به رمزگشایی مؤلفه‌های اجتماعی پنهان در پس به‌کارگیری سطوح مختلف زبان‌شناختی، از آواشناسی و واژه‌شناسی تا نحو و معناشناسی، دست یابد. این مقاله با بررسی انتقادی کتاب *زبان زنده؛ درآمدی بر انسان‌شناسی زبان‌شناختی*، نوشته لورا ام. اهرن، قصد دارد تا نشان دهد که چگونه می‌توان ساحت اجتماعی نهان در زبان، مانند فرهنگ، اندیشه، جامعه‌پذیری، جنسیت، نژاد، قومیت، و قدرت را با توجه به کاربردهای زبانی در بافت‌های مختلف مورد مطالعه قرار داد و بدین وسیله، زبان را به‌مثابه نقشه راهی در نظر گرفت که از طریق آن، جامعه مورد بررسی را فهم کرد.

کلیدواژه‌ها: انسان‌شناسی زبان‌شناختی، بافت، زبان، جامعه، فرهنگ.

* دکترای زبان‌شناسی و انسان‌شناسی، دانشگاه تهران، Leila.ardebili1361@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۱۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۰۲



۱. مقدمه

انسان‌شناسی زبان‌شناختی یکی از زیرشاخه‌های چهارگانه علم انسان‌شناسی است که به دنبال بررسی نقش زبان در حیات اجتماعی افراد و جوامع است و این‌که زبان چگونه ارتباط افراد در یک جامعه را رقم می‌زند. از این رو، اگر زبان را مخزنی از هویت‌ها، باورها، و تفکرات فرهنگی بدانیم، آن‌گاه می‌توان ادعا کرد که مطالعه این پدیده شاه‌راهی برای درک دقیق جامعه‌ای است که در آن از زبان موردنظر استفاده می‌شود. به این ترتیب، برخلاف زبان‌شناسان، انسان‌شناسان زبان‌شناس، زبان را به‌عنوان پدیده‌ای در نظر می‌گیرند که درون فرهنگ و ساختارهای اجتماعی قرار دارد و از این‌روست که این اندیشمندان، بیش‌تر به مطالعه ارتباطات روزمره، جامعه‌پذیری زبان، روی‌دادهای منسکی و سیاسی، گفتمان‌ها، هنرهای کلامی، تماس زبانی و تغییرات زبانی، و زبان رسانه‌ها می‌پردازند. به‌عبارت‌دیگر، این اندیشمندان دقیقاً نقاط تماس زبان با جامعه را موردبررسی قرار می‌دهند و معتقدند که فرهنگ، که از دیرباز یکی از دغدغه‌های مهم انسان‌شناسان بوده است، از طریق بررسی‌های زبانی، مورد مطالعه دقیق‌تری قرار می‌گیرد.

هم‌چنین، اگر به سیر تکوین علم انسان‌شناسی نیز توجه کنیم، در جای‌جای این تاریخچه پر‌نشیب و فراز، شاهد مطالعاتی هستیم که در آن‌ها زبان، محوریت اصلی مسئله تحقیق است. مانند تحلیل‌های مؤلفه‌ای وارد گودیناف (W. Goodenough 1957) یا کارهایی که در نحله مردم‌شناسی ف. بوئاس (F. Boas) شاهد آنیم و شاید از همین‌رو باشد که تا همین اواخر، انسان‌شناسان در یافتن راهی برای مطالعه فرهنگ از روش‌های تحقیقاتی زبان‌شناسان استفاده کرده‌اند.

با توجه به آنچه تا این‌جا درباره اهمیت توجه به مطالعات زبانی در انسان‌شناسی گفته شد، در این جستار برآنیم تا به بررسی و نقد کتاب *زبان زنده؛ درآمدی بر انسان‌شناسی زبان‌شناختی* (Living Language: An Introduction to linguistic anthropology) نوشته لورا ام. اهرن (Laura M. Ahearn) با ترجمه رضا مقدم‌کیا پردازیم که در سال ۱۳۹۶، انتشارات سمت آن را در ۴۱۸ صفحه روانه بازار کرده است. این کتاب، به‌گفته ناشر، درآمدی آموزنده و مفید بر مطالعه زبان در موقعیت‌های زندگی واقعی است که می‌تواند مورد استفاده علاقه‌مندان به رابطه زبان، جامعه، و فرهنگ قرارگیرد. پیش از بررسی موشکافانه این اثر، ابتدا فصل‌های این کتاب را مرور می‌کنیم و سپس به بررسی نقاط قوت و ضعف آن خواهیم پرداخت.

۲. بررسی فصل‌های کتاب

این کتاب دارای سه بخش است که هر بخش متشکل از چهار فصل است؛ البته به جز بخش اول، که با احتساب فصل مقدمه، شامل پنج فصل است. نکته جالب‌توجهی که در همان نگاه اول در کتاب به چشم می‌خورد، آن است که این کتاب، مانند بسیاری از کتاب‌های حوزه زبان‌شناسی، فصول جداگانه‌ای را به لایه‌های مختلف زبان، که در زبان‌شناسی ساختاری مطرح است، اختصاص نداده است، بلکه در سراسر این کتاب، نمونه‌ها، تحلیل‌ها و مباحث واج‌شناسی، تک‌واژشناسی (Morphology)، و نحوی و معنایی، با تأکید بر قلمروهای اجتماعی- فرهنگی، به صورت ممزوج و در ارتباط باهم مورد بررسی قرار گرفته‌اند که می‌توان آن را از نقاط مثبت این کتاب دید. در واقع، این نقطه قوت از این باور سرچشمه می‌گیرد که انسان‌شناسان زبان‌شناس معتقدند (روشن ۱۳۹۱؛ اردبیلی ۱۳۹۴) که در بررسی‌های خود، باید زبان را به صورت لایه‌های درهم‌بافته در ساختارهای اجتماعی- فرهنگی در نظر بگیرند، به نحوی که نتوان ساختارهای زبانی را از ساختارهای اجتماعی آن جدا کرد؛ درست برعکس کار زبان‌شناسان در مطالعات زبانی. اندیشمندان زبان‌شناس زبان را مانند کیک چندلایه‌ای می‌دانند که برای بررسی هر لایه باید با بررسی طولی لایه مذکور را از کلیت آن جدا کرد و مورد مطالعه قرار داد: برای نمونه در لایه آواشناسی یا معناشناسی و غیره. این در حالی است که انسان‌شناسان زبان‌شناس اگرچه زبان را کیک چندلایه می‌دانند، اما در مطالعات خود معتقدند که باید بررسی عرضی از زبان برداشت تا بتوان لایه‌های مختلف زبانی را در محیطی فرهنگی و اجتماعی باهم مورد مطالعه قرار داد و بر این باورند که تنها این نوع از مطالعه است که می‌تواند پژوهش‌گر را به درک درستی از زبان مورد بررسی و ارتباط آن با جامعه و فرهنگی که در آن به کار می‌رود، برساند؛ یعنی همان هدفی که نویسنده این کتاب به دنبال آن است که همانا نشان‌دادن این مهم است که چگونه بهره‌گیری از رویکردهای موجود در انسان‌شناسی زبان‌شناختی به محققان کمک می‌کند تا مسائل اجتماعی و فرهنگی را مورد بررسی قرار دهند و از این ره‌گذر، به درک زبان عمق ببخشند (تراجتلوا ۱۳۹۴؛ بناردو ۱۳۹۷).

۱,۲ بخش اول: برخی از پرسش‌های بنیادی

اولین فصل این بخش با عنوان «حیات آکنده از جامعه زبان» نام دارد. این عنوان که برگردان به‌ظاهر تحت‌لفظی عبارت The Socially Charged Life of Language است، ترجمه چندان

دقیق و روانی نیست و به‌گواه خواننده عبارتی بی‌معناست. البته گویا مترجم خود نیز به این موضوع واقف است و از همین رو در پانوشته صفحه آغازین همین فصل (ص ۱۳)، اذعان می‌دارد که در ادامه فصل «به‌منظور روانی متن» از عبارت «حیات اجتماعی زبان» استفاده خواهد کرد که ای‌کاش در عنوان فصل نیز، درعوض عبارت بی‌معنای مذکور، همین ترجمه را به‌کار می‌برد.

نویسنده کتاب این فصل را با نقل‌قولی از باختین آغاز می‌کند که «واژه‌ها حیاتشان واقعاً از جامعه آکنده است» (همان). به این ترتیب، وی ادعا می‌کند که «زبان رسانه‌ای خنثی نیست، بلکه مجموعه‌ای از اعمال اجتماعی است» (همان). البته در ادامه نویسنده به‌درستی پا را فراتر از گفته باختین می‌گذارد و مدعی می‌شود که عکس گفته باختین نیز صحیح است، بدین معنا که «تعاملات اجتماعی نیز حیاتشان آکنده از زبان است» و در ادامه برای تأیید این ادعای خود، سه نمونه از فرهنگ‌های مختلف را ارائه می‌کند که هر سه آن‌ها نشان می‌دهند که تحلیل زبانی یا تحلیل اجتماعی-فرهنگی، به‌تنهایی نمی‌تواند تبیین‌گر روی داده‌های مختلف زبانی-فرهنگی باشد و در ادامه همین سطور است که اهرن پرسش‌های اصلی این کتاب را که در فصل‌های آتی به‌دنبال پاسخ به آن‌هاست، مطرح می‌کند. این پرسش‌ها عبارت‌اند از چگونگی درگیر شدن زبان با ارزش‌های فرهنگی و قدرت اجتماعی و دلالت‌های ضمنی این مسئله، چگونگی تولید و بازتولید تفاوت یا نابرابری در جنیست، قومیت، نژاد و... از ره‌گذر زبان، چگونگی تأثیر باورهای مردم در مورد صورت‌های زبانی در الگوهای فکری و جهان‌بینی آن‌ها، تفاوت زبان آیین‌ها و نمایش‌های عمومی با زبان در گفت‌وگوهای معمولی، و روش‌های گردآوری و تحلیل داده‌های مربوط به پرسش‌های بالا (ص ۱۸).

به این ترتیب، اهرن در این فصل تلاش می‌کند تا نشان دهد که بافت‌های اجتماعی و اعمال زبانی، به‌نحوی دوسویه یک‌دیگر را شکل می‌دهند و معتقد است که زبان را «نه‌فقط در حکم شیوه‌ای از تفکر»، بلکه بیش از هرچیز به‌عنوان «عملی فرهنگی» باید بررسی کرد و به‌نقل از الساندرو دورانتی (Duranti 1997: 1) بیان می‌دارد که زبان «هم روش‌های بودن در این جهان را در پیش‌فرض خود دارد و هم پدیدآورنده آن‌هاست» (ص ۱۹).

در ادامه این فصل، اهرن به مقایسه دو اصطلاح مهم در زبان‌شناسی ساخت‌گرا که توسط فردینان دو سوسور (Ferdinand de Saussure) مطرح می‌شود، یعنی لانگ (Langue) و پارول (Parole)، و معادل تقریبی این دو اصطلاح در زبان‌شناسی گشتاری-چامسکیایی،

یعنی توانش (Competence) و کنش (Performance)، می‌پردازد و بیان می‌دارد که هر دوی این زبان‌شناسان بر مطالعه دانش ناخودآگاه زبانی، که حاوی قواعد زبان است، تأکید دارند (یعنی لانگ و توانش)، درحالی‌که انسان‌شناسی زبان‌شناختی معتقد است که باید به توانایی به‌کارگیری این دانش، یعنی به پارول و کنش، توجه داشت و به‌جای تقسیم‌بندی زبان به پنج قسمت واج‌شناسی، واژه‌شناسی، نحو، معناشناسی، و کاربردشناسی، باید همه این لایه‌های زبانی را یک‌جا در ارتباط با محیط اجتماعی- فرهنگی در نظر گرفت (ص ۲۲ به بعد).

در ادامه این فصل، اهرن اصطلاحات اساسی در انسان‌شناسی زبان‌شناختی (ص ۳۰) را موردبررسی قرار داده است که شامل چندنقشی‌بودن زبان (Multifunctionality)، باورهای زبانی، عمل و اشارت‌گری (Indexicality) می‌شود و معتقد است که این چهار اصطلاح کلیدی، ماهیت اجتماعی‌بودن زبان را به‌خوبی نشان می‌دهند. البته درمورد اصطلاح اشارت‌گری باید گفت که در اکثر کتاب‌های زبان‌شناسی و نشانه‌شناسی، این اصطلاح به نمایه‌مندی ترجمه شده است (برای نمونه، *از نشانه‌شناسی تصویری تا متن اثر بابک احمدی؛ نشانه‌شناسی اثر فرزانه سجودی؛ فرهنگ علوم انسانی اثر داریوش آشوری*) که بهتر بود مترجم با پیروی از همین روش آن را نمایه‌مندی ترجمه می‌کرد، چراکه واژه‌ای مصطلح در کتاب‌های زبان‌شناسی اجتماعی، انسان‌شناسی زبان، و نشانه‌شناسی است.

نویسنده در تعریف چندنقشی‌بودن زبان معتقد است که نقش زبان تنها ارجاع و برچسب‌زدن به اشیا و روی‌دادها نیست، بلکه گویندگان با استفاده از زبان عواطف، احساسات، قضاوت‌ها، و پیوندهای اجتماعی را نیز بیان می‌کنند (ص ۳۴). اصطلاح دیگری که موردتوجه انسان‌شناسان زبان‌شناس است، باورهای زبانی است. منظور اهرن از باورهای زبانی نگرش‌ها، عقاید، یا نظریه‌های ما درباره زبان است. درواقع، باورهای زبانی «نظامی فرهنگی از عقاید درباره روابط اجتماعی و زبانی و اهمیت اخلاقی و سیاسی آن‌هاست» (ص ۳۶) و این باورها به انسان‌شناس زبان‌شناس کمک می‌کند تا بفهمد که «زبان و فرهنگ چگونه به کنش‌های انسانی شکل می‌دهند و از آن‌ها متأثر می‌شوند» (ص ۳۷).

اصطلاح عمل در انسان‌شناسی زبان‌شناسی، به‌گفته اهرن، برگرفته از نظریه عمل است که طبق آن، زبان، فرهنگ، و جامعه همگی هم واقعیت‌هایی متعلق به گذشته‌اند و هم درعین حال محصول گفته‌ها و کنش‌های آحاد افراد (ص ۳۷) و افراد با انگیزه‌ها و نیت‌های متمایز خود جهان اطرافشان را می‌آفرینند و آن را تغییر می‌دهند. به این ترتیب، ساخت‌ها(ی زبانی و اجتماعی) هم‌زمان، هم موجب کنش‌های زبانی می‌شوند و هم آن‌ها را مقید

می‌سازند و آن کنش‌ها نیز به‌سهم خود، این ساخت‌ها را تولید، بازتولید، یا از نو ترکیب‌بندی می‌کنند (همان).

اصطلاح دیگری که در مطالعات انسان‌شناسان زبان‌شناس بسیار اهمیت دارد، در آرای پیرس (Peirce 1955) و رومن یاکوبسون (Roman Jakobson) ریشه دارد و آن این است که زبان می‌تواند به‌غیراز خود به یک ویژگی اجتماعی یا بافتی اشاره کند یا کارکردی ارجاعی داشته باشد (ص ۴۳). برای مثال، حرف‌زدن ما با لهجه یا سبکی خاص نمایه‌ای است از این‌که به کدام واحد جغرافیایی یا طبقه اجتماعی تعلق داریم. این ویژگی به محققان این رشته کمک می‌کند تا صرفاً از طریق صحبت کردن با گویش‌وران، به داده‌های ارزش‌مندی درباره ویژگی‌های اجتماعی آن‌ها پی‌برند؛ درست مانند نمایه‌های یک کتاب که خواننده با بررسی آن‌ها می‌تواند به این موضوع پی‌برد که یک اصطلاح به کدام دسته‌بندی و صفحه تعلق دارد و با مراجعه به آن‌ها، درک بهتری از اصطلاح موردنظر پیدا کند. نکته آخری که اهرن در این فصل به آن پرداخته، جدایی‌ناپذیری زبان، فرهنگ، و روابط اجتماعی است و هم‌چنین در این قسمت به خواننده نوید می‌دهد که در ادامه کتاب، می‌کوشد تا نشان دهد که چگونه انسان‌شناسان زبان‌شناس از این چهار مفهوم در میدان تحقیق استفاده می‌کنند.

در فصل دوم این بخش با عنوان «ایما و اشاره‌ها، زبان‌های اشاره و چندوجهی بودن» اهرن تلاش می‌کند تا درجهت مطالبی که در فصل اول آورده است، نشان دهد که چگونه ویژگی چندوجهی بودن (Multimodality) زبان به انسان‌شناسان زبان‌شناس کمک می‌کند تا در تحقیقات و تحلیل‌های خود، علاوه‌بر گفتار و تحلیل گفت‌وگو، سایر ابعاد جنبه‌های غیرکلامی زبان مانند حرکات ایما و اشاره‌ای شعر، سوت، آواز، و تصاویر را نیز لحاظ کنند و به این ترتیب، نتیجه می‌گیرد که علاوه‌بر نظر یاکوبسون، که زبان را پدیده‌ای چندنقشی می‌داند، زبان ماهیتی چندوجهی دارد. اهمیت این موضوع در آن است که شیوه‌های نشانه‌ای مختلفی که افراد در تعامل با یک‌دیگر به‌کار می‌برند، نشان‌دهنده هویت‌های اجتماعی و مواضع اخلاقی متفاوت یا تفاوت‌های ظریف در دیدگاهشان درباره مسائل گوناگون است (ص ۷۰)؛ آنچه برای مطالعات انسان‌شناسی زبان‌شناختی امری راه‌گشا تلقی می‌شود، زیرا اغلب شیوه‌ای که فرد برای برقراری ارتباط برمی‌گزیند، به‌خودی‌خود القاگر پیامی معنادار است. مطالب و منابعی که اهرن در این فصل به آن‌ها اشاره داشته است، به‌خصوص برای پژوهش‌گرانی مفید است که درمورد صورت‌های مختلف انتقال پیام در دنیای چندرسانه‌ای امروز و دلالت‌هایی که هریک از آن‌ها دارند، تحقیق می‌کنند. برای مثال، وقتی یک دانشجو

قصد دارد که به استاد خود در مورد زمان امتحان فردا پیامی بفرستد، ترجیح می‌دهد از بین رسانه‌هایی مانند ایمیل، پیامک، تلگرام، واتس‌آپ، اینستاگرام، تانگو و بیتاک، از کدام‌یک استفاده کند و دلیل انتخابش چیست؟ مطالعه این فصل و منابعی که در آن معرفی شده است، می‌تواند کمک خوبی برای علاقه‌مندان به این دست از موضوعات باشد.

در فصل سوم این بخش، اهرن درباره «فرایند تحقیق در انسان‌شناسی زبان‌شناختی» مطالب ارزش‌مندی را بیان می‌کند. پرسش اصلی این فصل آن است که «انسان‌شناسان زبان‌شناس چگونه پژوهش‌های خود را به‌انجام می‌رسانند؟» (ص ۷۱) جواب اهرن به این پرسش، آن است که محققان این رشته تحقیقات خود را با پرسش‌های مقدماتی که در ذهن دارند آغاز می‌کنند و اغلب این پرسش‌ها حول این محور قرار دارند که زبان چگونه برخی از جنبه‌های زندگی اجتماعی را بازتاب/ شکل می‌دهد (ص ۷۲). در واقع، پرسش اصلی انسان‌شناسان زبان‌شناس از این حیث که بر زبان در موقعیت‌های زندگی واقعی تأکید دارند، از پرسش‌های سایر اندیشمندان در حوزه زبان‌شناسی و روان‌شناسی متمایز است. هم‌چنین، این امکان وجود دارد که پژوهش‌گر در میدان تحقیق صورت‌بندی سؤال تحقیق خود را تغییر دهد، چراکه این احتمال وجود دارد که انسان‌شناسان زبان‌شناس اغلب در موقعیت‌های فرهنگی و زبانی متفاوت با موقعیت خود قرار بگیرند و مجبور شوند تا به پژوهش‌های میدانی بلندمدت دست بزنند که در این صورت، فرضیات اولیه آن‌ها به‌چالش کشیده خواهد شود.

پرسش دوم اهرن در این فصل آن است که انسان‌شناسان زبان‌شناس چه نوع داده‌هایی را با چه روش‌هایی گردآوری می‌کنند (ص ۷۴). نویسنده معتقد است که این دست از محققان اغلب از روش‌های آمیخته (کیفی - کمی) در تحقیقات خود بهره می‌گیرند و از روش‌های چندگانه برای جمع‌آوری داده‌های خود استفاده می‌کنند تا بتوانند به تصویر دقیق‌تری از پدیده موردبررسی‌شان دست یابند. مشاهده مشارکتی، مصاحبه، پیمایش و پرسش‌نامه، گفت‌وگوهای طبیعی، روش‌های تجربی، آزمایش‌گونه‌های هم‌تا، و غیره از جمله این روش‌ها هستند.

پرسش سوم این فصل این است که انسان‌شناسان زبان‌شناس چگونه داده‌های خود را تحلیل می‌کنند. پاسخ اهرن به این پرسش این است که انسان‌شناسان زبان‌شناس، پس از گردآوری داده‌ها، در گام بعد از طریق کارت بایگانی یا نمودارهای گردشی اندیشه‌ها و داده‌های خود را سامان‌دهی می‌کنند و با طبقه‌بندی داده‌ها با استفاده از برنامه‌های رایانه‌ای

رمزها یا مضامینی را در فایل‌های متنی، نموداری، صوتی، یا تصویری تعیین می‌کنند و گاه در این میان، از برنامه‌های تحلیل آماری داده‌های کمی یا جنبه‌هایی از گفتار، هم‌چون زیرویمی یا تلفظ، استفاده می‌کنند که این به آن‌ها کمک می‌کند تا در نهایت به کشف الگوها و برقراری ارتباط بین آن‌ها و نتیجه‌گیری دست یابند (ص ۸۶).

سؤال آخر این فصل آن است که انسان‌شناسان زبان‌شناس با چه نوع مسائل اخلاقی روبه‌رویند؟ اهرن در پاسخ به این پرسش می‌نویسد که انجمن انسان‌شناسی آمریکا موازینی اخلاقی را در این خصوص بیان کرده است (ص ۸۷) و بسیاری از محققان این رشته این موازین را مناسب دانسته‌اند که البته برخی از آن‌ها مبهم و بحث‌برانگیزند. برای نمونه، این انجمن اعلام داشته است که «پژوهش‌گران این حوزه باید نسبت به مردم، گونه‌ها و موادی که مطالعه می‌کنند، تعهد اخلاقی داشته باشند»، اما مشخص نیست که در موضوعاتی مانند کودک‌آزاری یا فساد سیاسی، این تعهد متوجه افراد مورد مطالعه است یا قربانیان و اساساً این تعهد اخلاقی به چه معناست؟ (ص ۸۸).

فصل دیگر این بخش با عنوان «فراگیری زبان و جامعه‌پذیری» با این نقل قول از ادوارد ساپیر (Edward Sapir) آغاز شده است که «زبان نیرویی عظیم و احتمالاً بزرگ‌ترین نیروی موجود برای جامعه‌پذیری است» (Sapir 1949: 15). اهرن در ابتدای این فصل در تلاش است تا با آوردن نمونه‌هایی از فرهنگ‌های مختلف از فراگیری زبان توسط کودکان، نشان دهد که گفتار کودکان به هیچ‌وجه امری جهانی نیست و تنها ماهیت جهانی بودن فرایند فراگیری زبان توسط کودکان، قابلیت آن‌ها در تسلط بر زبان است (ص ۹۴). نویسنده ادعان می‌دارد که از آن‌جاکه فراگیری زبان با جامعه‌پذیری کودک ارتباط تنگاتنگی دارد، مسئله فراگیری زبانی یکی از موضوعات مهم و مورد توجه انسان‌شناسان زبان‌شناس است. اهرن در بیان ارتباط میان فراگیری زبان و جامعه‌پذیری کودک این نظر چامسکی را به‌باد نقد می‌گیرد که در فراگیری زبان برای محیط نقش ناچیزی قائل است و بر این باور است که کودک از طریق ابزار یادگیری زبان که در مغز او تعبیه شده است، حتی با وجود فقر محرک محیطی، قادر خواهد بود زبان را فراگیرد. به عبارت دیگر، چامسکی معتقد است که حتی اگر والدین کودک به نحو مطلوبی با او صحبت نکنند، باز هم کودک با توجه به ابزار زبانی که در مغزش قرار دارد (Language Acquisition Device/ LAD) می‌تواند زبان مادری خود را یاد بگیرد. اما این در حالی است که انسان‌شناسان شناختی معتقدند که تعاملات اجتماعی نقش تعیین‌کننده‌ای در فراگیری زبان دارند (ص ۹۶) و جامعه‌پذیری زبان مفهومی

است که به این موضوع می‌پردازد. در واقع، فرایند فراگیری زبان به کودک کمک می‌کند تا به‌عنوان عضوی از جامعه ظاهر شود و فرایند تبدیل شدن به عضو قابل و باکفایت جامعه به‌میزان زیادی به‌واسطه زبان محقق می‌شود. دلالت ضمنی این بحث در آن است که نباید ارزش‌های فرهنگی و روال‌های اجتماعی را از زبان و فراگیری آن جدا دانست. اهرن برای تبیین این ادعا نمونه‌ای از تحقیقات کسانی چون بامبی شفلین (Schieffelin 1990)، اُخس (Ochs 1988) و کولیک (Kulick 1992) را به‌طور مفصل در این فصل آورده است که به خواننده در درک چگونگی انتقال ارزش‌های فرهنگی و باورهای اجتماعی از طریق زبان و جامعه‌پذیری فرد، حین فراگیری زبانی، کمک شایانی می‌کنند. نکته مورد اشاره دیگر اهرن در این فصل این مهم است که جامعه‌پذیری زبانی با گذشت دوران کودکی به‌پایان نمی‌رسد و حتی افراد تک‌زبانه در طول زندگی اجتماعی خود با قرار گرفتن در بافت‌های اجتماعی مختلف و قبول نقش‌های گوناگون مدام در معرض جامعه‌پذیری قرار می‌گیرند. برای نمونه، وقتی کسی وارد دانشگاه می‌شود، طی فرایند جامعه‌پذیری می‌آموزد که نحوه تعامل و گفت‌وگو با استاد با طرز تعاملی که وی با معلمان خود در مدرسه داشت، متفاوت است و از همین طریق، استراتژی‌های جدید تعامل و گفت‌وگو را می‌آموزد و همین روند بعد از ورود به محل کار و برخورد با رئیس شرکت و همکاران ارشد دوباره تکرار می‌شود، به‌نحوی که این حلقه‌تطور ارتباطی تا پایان عمر تکرار و غنی‌تر خواهد شد.

آخرین فصل این بخش به ارتباط میان «زبان، اندیشه، و فرهنگ» می‌پردازد؛ ارتباطی که چگونگی آن پرسشی است که از دیرباز ذهن بسیاری از زبان‌شناسان و مردم‌شناسان را به‌خود جلب کرده و به طرح یکی از قابل‌تأمل‌ترین فرضیه‌ها با عنوان «فرضیه نسبیّت زبانی» (Linguistic Relativity) (فرضیه ساپیر- وورف / Sapir-Whorf Hypothesis) منجر شده است. زمینه‌ساز طرح این فرضیه مطالعات فرانتس بواس و شاگردان او بود. بواس در تحقیقات خود در مورد اسکیموها و بررسی درک آن‌ها از رنگ یخ و آب به انسان‌شناسی روی آورد. وی براساس مشاهدات خود دریافت که مردم فرهنگ‌های مختلف نزد خود مفاهیم متفاوتی از جهان اطراف دارند. تحقیقات بواس راه را برای بررسی‌های بعدی درباره مقوله‌هایی مانند خویشاوندی، رنگ‌واژه‌ها، گیاهان، حیوانات، بیماری‌ها، و غیره هموار کرد.

از سوی دیگر، توجه وورف، به‌عنوان کارمند شرکت بیمه که در مکتب مردم‌شناسی بواسی از شاگردان ساپیر به‌شمار می‌رفت، به این مسئله معطوف بود که چگونه واژگان گاهی افراد را دچار اشتباه می‌کنند. وی هم‌چنین به‌عنوان یک زبان‌شناس، به‌خصوص در

تحقیقات خود در زمینه زبان هویی‌ها، از اقوام بومی آمریکا دریافت که چگونه مردم در زبان‌های مختلف جنبه‌های اصلی تجربه (مانند زمان و مکان) را به گونه‌ای متفاوت رمزگذاری می‌کنند. وورف در شرکت بیمه با نمونه‌ای مواجه شد که در آن کارگری با انداختن ته سیگار خود در بشکه خالی گازوئیل باعث آتش‌سوزی در یک کارخانه شده بود. در این کارخانه بشکه‌ها، باتوجه به خالی و پر بودن، از هم تفکیک می‌شدند. از نظر این کارگر واژه «خالی» به معنای آن بود که چیز قابل توجهی در بشکه وجود ندارد و فراموش کرده بود که بخار گازوئیل، که خطرناک‌تر از خود گازوئیل است، هنوز در بشکه باقی مانده است. وورف علت این اتفاق را در «معنای مقوله زبانی «خالی» و نیز اندیشه رایج مرتبط با این مقوله و معنای معمول آن، که باعث بروز رفتار خاصی می‌شود، می‌دید. به این ترتیب، وورف باتوجه به شواهد خود ادعا کرد که زبان اندیشه را شکل می‌دهد، ولی از آن‌جاکه نوشته‌های او دیدگاه و تجربه شخصی وی را بیان می‌کردند و در مجله‌های غیر تخصصی چاپ می‌شدند، هرگز به صراحت اعلام نکرد که منظور دقیق او از این ادعا چیست. از همین رو، از آن زمان تا به حال، این ادعای وورف تحقیقات فراوان و تفاسیر متعددی را به هم راه داشته است. امروزه این ادعا، که به فرضیه ساپیر- وورف معروف است، بسته به این‌که زبان را شکل‌دهنده اندیشه یا تأثیرگذار در اندیشه بدانیم، به دو خوانش قوی و ضعیف تقسیم‌شدنی است. در خوانش قوی از این فرضیه، زبان شکل‌دهنده اندیشه است (جزمیت زبانی / Linguistic Determinism) و طبق خوانش ضعیف آن، زبان بر اندیشه اثر می‌گذارد (نسبیت زبانی / Linguistic Relativity). گفتنی است که در میان انسان‌شناسان و زبان‌شناسان خوانش ضعیف این فرضیه به مراتب از اقبال بیش‌تری برخوردار بوده است. به عبارت دیگر، طبق یافته‌های تجربی، میان زبان و تفکر ارتباطی معنادار وجود دارد و باین‌که نمی‌توان بر جزمیت زبانی اصرار کرد، اما می‌توان ادعا کرد زبانی که ما به آن صحبت می‌کنیم، در نحوه نگرش ما به جهان اطراف‌مان تأثیر می‌گذارد. از این‌روست که گفته می‌شود این رابطه، بیش از آن‌که تعیین‌کننده باشد، گرایش‌دهنده است (ص ۱۱۱). نمونه‌هایی که اهرن در این فصل درباره چگونگی رد خوانش قوی فرضیه ساپیر- وورف آورده است، متعدد و بسیار جالب‌توجه‌اند که شامل تحقیقات در زمینه رنگ، مکان، ملاک‌های ارجاعی مکانی، مقایسه زبان‌ها در مقوله‌های مکانی، و غیره می‌شود و برای ایضاح چگونگی تکوین، رد، و بازنگری فرضیه ساپیر- وورف این نمونه‌ها بسیار مفیدند. در نهایت، نویسنده در این فصل به این مهم می‌پردازد که تفکر ما نه تنها تحت‌تأثیر

ساختارهای معنایی و دستوری زبانی قرار دارند که بدان صحبت می‌کنیم، بلکه چگونگی کاربرد روزمره ما در بافت‌های اجتماعی نیز در نحوه تفکر و جهان‌بینی ما تأثیر می‌گذارد و در این جاست که می‌توان فرهنگ را نیز وارد رابطه زبان و تفکر کرد. البته باید توجه داشت که نحوه این رابطه چندسویه است، چراکه عوامل فرهنگی و اجتماعی نیز قطعاً در رشد زبان تأثیر می‌گذارند.

۲,۲ بخش دوم: جوامع گویندگان، شنوندگان، خوانندگان، و نویسندگان

این بخش شامل فصولی مربوط به جوامع زبانی، چندزبانگی و جهانی‌شدن، فعالیت‌های نوشتاری، کنش و کنش‌مندی، و برساخت جوامع است. در فصل ششم کتاب، که اولین فصل این بخش محسوب می‌شود، اهرن به بررسی «جوامع کاربران زبان» می‌پردازد. در این فصل، اهرن تلاش می‌کند تا با تعریف جامعه گفتاری در ابتدای این فصل برخی از مفروضات و نظریه‌های اجتماعی ضمنی موجود در پس مفاهیمی مانند جامعه گفتاری را به چالش بکشد و درک خواننده را از رابطه فعالیت‌های زبانی و گروه‌های اجتماعی ارتقا بخشد. اهرن معتقد است که تعریف کلاسیک جامعه گفتاری با سه پرسش اصلی مواجه است که عبارت‌اند از: اندازه و موقعیت مکانی این جامعه، مشترکات اعضای جامعه گفتاری، و نوع برهم‌کنش اعضای جامعه گفتاری (ص ۱۵۵). وی در نهایت تلاش می‌کند تا با پرداختن به این موارد نشان دهد که تعیین مرزهای جامعه گفتاری و مشترکات اعضای آن جامعه کاری پردردسر و پیچیده است و کفایت تبیینی و توصیفی لازم را ندارد و از این ره‌گذر، تلاش می‌کند تا با ارائه مفاهیم جای‌گزین برای جامعه گفتاری (مانند ناحیه گفتاری، شبکه گفتاری، و جامعه عمل) به مفهوم‌سازی نوینی از این اصطلاح پراهمیت در انسان‌شناسی زبان‌شناختی دست یابد (ص ۱۶۳-۱۷۱). در نهایت، اهرن معتقد است که پژوهش‌گر این حوزه از هر اصطلاحی که برای تعریف جامعه گفتاری استفاده می‌کند، باید چندنقشی بودن زبان، چگونگی تعیین و مشخص کردن هویت‌ها، روابط اجتماعی در زبان، و تحلیل خود از درهم‌بافتگی رفتارهای اجتماعی و زبانی را باهم درآمیزد و نحوه تأثیر باورهای زبانی در مقوله‌های اجتماعی (و برعکس) را نشان دهد (ص ۱۷۲). در واقع، اهرن در این فصل توانسته است با ارائه مفهوم‌سازی جدید از اصطلاحات پراهمیت انسان‌شناسی زبان‌شناختی، پیچیدگی و دشواری کار اندیشمندان و محققان در این رشته را به خواننده القا کند و نشان دهد که چگونه این افراد در میدان تحقیق خود باید دیدی چندجانبه به موضوع تحقیق داشته باشند.

فصل بعد این بخش (فصل هفتم) با عنوان «چندزبانگی و جهانی شدن»، به ابعاد مختلف چندزبانگی، هم در سطح فرد و هم در سطح جامعه، درخصوص پدیده روبه‌گسترش «جهانی شدن» می‌پردازد. اهرن با تعریف سه اصطلاح مهم در انسان‌شناسی زبان‌شناسی که با چندزبانگی در ارتباط‌اند، یعنی رمزگردانی، آمیزش رمزگانی، و دوزبانگی، به این نکته می‌پردازد (ص ۱۸۳ به بعد). این مفاهیم به محقق امکان می‌دهند تا ابعاد فردی و اجتماعی چندزبانگی را موردبررسی قرار دهد. هم‌چنین، نویسنده بر این باور است که یکی از راه‌های معتبر برای بررسی پیچیدگی‌های موجود در برهم‌کنش‌های ارتباطی زبانی آن است که محققان، در پژوهش‌های خود، هم‌کنش‌های زبانی سطح خرد مردم و هم سطح کلان سیاست زبانی در درون یا برون جوامع را هم‌زمان موردتوجه قرار دهند.

در فصل هشتم کتاب، با عنوان «فعالیت‌های نوشتاری»، اهرن تلاش می‌کند تا نشان دهد که با گسترش سواد به‌عنوان عملی اجتماعی، نوشتار به یکی از مهم‌ترین جنبه‌های کاربرد زبانی به‌خصوص در عصر جدید تبدیل شده است که انسان‌شناسان زبان‌شناس، از جمله خود او، از مطالعه آن غافل نمانده‌اند، چراکه سواد نوشتن موجب شده است که افراد شیوه‌های جدید تفکر و عمل را در جهان به‌کار بگیرند. از این رو، با مطالعه آن می‌توان به جنبه‌های جالب‌توجهی از بافت اجتماعی و فرهنگی دست یافت. اهرن خود در تحقیقی وسیع در نپال در مورد نامه‌های عاشقانه به‌دنبال دریافت پاسخ این مسئله بود که در جامعه نوسواد نپال، گسترش سواد در میان دختران و زنان چه پی‌آمدهایی را به‌دنبال داشته است و هنجارهای اجتماعی و فرهنگی از پیش موجود چگونه بر نحوه استفاده دختران و زنان از مهارت‌های جدید، اثر گذاشته است و برعکس (ص ۲۱۰). این تحقیق نتایج جالب‌توجهی را به‌همراه داشته است؛ از جمله این که سوادآموزی برای زنان در برخی از مناطق موجب روگردانی از ازدواج برنامه‌ریزی‌شده و روی آوردن به ازدواج‌های بدون رضایت والدین شده است. هم‌چنین، سوادآموزی در برخی از مناطق کمک کرده است تا افراد تصورهای جدیدی از خود شکل دهند. به این ترتیب، اهرن با ارائه تحقیقاتی که در زمینه سواد، با توجه به نظریه‌های اجتماعی - زبانی انجام گرفته است، توانست نشان دهد که چگونه سواد، که یکی از مفاهیم مرتبط با پدیده زبان است، می‌تواند در ویژگی‌های اجتماعی و فرهنگی افراد در جوامع مختلف تأثیر بگذارد و آن‌ها را گاه دست‌خوش تغییراتی کند و بدین وسیله اهرن توانسته است در این فصل برای محققانی که به بررسی پدیده‌ای چون سوادآموزی علاقه‌مندند، نکات کاربردی پراهمیتی را ارائه کند.

در فصل نهم کتاب، با عنوان «کنش، کنش‌مندی و برساخت جوامع» که آخرین فصل بخش دوم کتاب محسوب می‌شود، نویسنده به بررسی مفاهیم کنش و کنش‌مندی پرداخته است. اهرن معتقد است که انسان‌شناسی زبان‌شناختی در این خصوص تحت‌تأثیر سه رویکرد مهم بوده است (ص ۲۲۲). یکی تعریف کنش در برابر توانش در کار چامسکی و د. هایمز (D. Hymes)، دیگری مفهوم کنش‌مندی در رویکرد نظری کنش – گفتار (speech-act theory) ج. آل. آستین (J. L. Austin) و ج. آر. سرل (J. R. Searle)، و در آخر ارزیابی مخاطب از کنش در حکم اجرای هنر زبانی در نظریه آر. باومن (R. Bauman) و سی. ال. بریگز (C. L. Briggs). اهرن معتقد است که انسان‌شناسان زبان‌شناس با تلفیق این سه رویکرد توانسته‌اند دریابند که چگونه گویش‌وران در یک جامعه زبانی از زبان برای آفرینش کنش‌های اجرایی – نمایشی استفاده می‌کنند یا چگونه از کنش‌های اجرایی برای تعریف و بازتعریف خود در حکم گویش‌ور یک جامعه زبانی بهره می‌برند. در این فصل، اهرن با معرفی نمونه‌های تحقیقاتی و مثال‌های فراوان به خواننده نشان می‌دهد که چگونه زبان کنشی اجتماعی است و با مطالعه آن می‌توان به ویژگی‌های سبکی و رفتاری یک جامعه پی برد.

۳،۲ بخش سوم: زبان، قدرت، و تفاوت‌گذاری اجتماعی

این بخش، که بخش پایانی کتاب است، چهار فصل دارد که یکی از آن‌ها در واقع حکم نتیجه‌گیری کتاب را دارد. فصول این بخش بر این موضوع تأکید دارند که زبان به‌سادگی منعکس‌کننده ماهیت تمایز اجتماعی نیست، بلکه واسطه مهمی میان روابط قدرت است که از طریق آن، مقوله‌های اجتماعی بازتولید و منتقل می‌شوند. در واقع، این فصول به‌شکل اقناع‌کننده‌ای نشان می‌دهند که «تلقی کاربرد زبانی به‌عنوان شکلی از کنش اجتماعی که درون روابط قدرت جای دارد، دارای مزایای زیادی است».

در فصل اول این بخش، با عنوان «زبان و جنسیت»، اهرن تلاش می‌کند تا با پاسخ‌دادن به پرسش‌هایی از قبیل چستی جنسیت و ربط آن با زبان، تفاوت‌ها و شباهت‌های زبانی زنان و مردان، و بررسی تفاوت‌های جنسیت‌مدار زنان و مردان با هر پیشینه قومی، نژادی، و فرهنگی در کاربرد زبان و چگونگی تأثیر افسانه‌های جنسیتی در حوزه زبان (برای مثال، پرحرف‌بودن زنان و رقابتی‌بودن گفتار مردان) پیچیدگی‌های خیره‌کننده ارتباط زبان با جنسیت را آشکار کند (ص ۲۵۵). هم‌چنین، اهرن در این فصل با بررسی نمونه‌هایی از

ارتباط زبان و جنسیت و تحقیقاتی که در این زمینه انجام شده است، نشان می‌دهد که بهترین توصیف برای رابطه این دو پدیده پیچیدگی و تغییرپذیری آن‌هاست.

در فصل بعدی این بخش، با عنوان «زبان، نژاد، و قومیت»، اهرن بر آن است که دو شکل دیگر از تفاوت اجتماعی در کاربرد زبان، یعنی نژاد و قومیت، را بررسی کند و نشان دهد که چگونه این دو تمایز در کاربرد زبان نمود پیدا می‌کنند و شکل می‌گیرند. همچنین، وی به دنبال این مهم است که چه نوع کاربردهای زبانی نژادپرستانه‌اند و پیچیدگی‌های نژادی/ قومی چگونه در بافت‌ها و موقعیت‌های اجتماعی واقعی عمل می‌کنند. به این ترتیب، اهرن با ارائه تعریفی از نژاد و قومیت تلاش می‌کند تا رابطه آن‌ها را با زبان مورد بررسی قرار دهد. در نهایت، نویسنده فصل را با این سخن به پایان می‌برد:

از آن‌جا که نژاد و قومیت مقوله‌هایی نگران‌کننده هستند و تا حد زیادی با دیگر ابعاد تفاوت، نابرابری، هویت، جنسیت، طبقه، سن و منطقه درهم‌بافته‌اند، باید در تحقیقات زبانی به آن‌ها توجه شایانی مبذول شود، زیرا این پژوهش‌ها می‌توانند درباره حوزه‌های پیچیده و بحث‌برانگیز زبان، قدرت و کنش‌گری در جهان معاصر روشن‌گری کنند (ص ۳۱۵).

فصل بعدی این بخش، با عنوان «مرگ و تجدید حیات زبانی»، به بررسی زبان‌های در معرض خطر نابودی می‌پردازد و با مطالعه پژوهش‌هایی که در این زمینه انجام گرفته است، به معرفی معیارهایی می‌پردازد که در این پژوهش‌ها برای زبان‌های ایمن، زبان‌های در معرض خطر، زبان‌های روبه‌زوال، و زبان‌های مرده یا خاموش در نظر گرفته شده‌اند (ص ۳۱۹-۳۲۴). در ادامه فصل، اهرن به این موضوع تأکید می‌کند که وقتی یک زبان می‌میرد، چه چیزی از بین می‌رود و در پاسخ به این پرسش از دستاورد پژوهش‌های انجام‌شده در این زمینه استفاده می‌کند و اذعان می‌دارد که زبان حاصل از نابودی یک زبان می‌تواند موجب فرسایش شالوده دانش بشری (دانش بوم‌شناختی محلی)، از دست رفتن میراث فرهنگی، دست نیافتن به درک کامل ظرفیت‌های شناختی انسانی، و مواردی از این دست شود (ص ۳۲۵-۳۲۶). در ادامه، نویسنده به این پرسش می‌پردازد که چرا زبان‌ها می‌میرند (ص ۳۳۳) و آیا زبان‌های در معرض خطر را می‌توان نجات داد یا نه (ص ۳۳۵).

نویسنده معتقد است که در کنه پدیده زوال زبانی در همه‌جای جهان، مسائلی مرتبط با قدرت اجتماعی و کنش‌گری فردی یا جمعی وجود دارد (ص ۳۳۷). از همین روست که در فصل آخر این کتاب، به عنوان نتیجه‌گیری نویسنده، درباره «زبان، قدرت، و کنش‌گری»

سخن می‌گوید؛ موضوعی که برای هر پژوهشی که دربارهٔ زبان در بافت‌های اجتماعی واقعی انجام می‌گیرد، مهم خواهد بود. وقتی کاربرد زبان را شکلی از کنش اجتماعی تلقی کنیم، بی‌تردید در این میان مسائل مربوط به قدرت و کنش‌گری اهمیت حیاتی پیدا می‌کنند. اهرن معتقد است که برای آن‌که نظریهٔ اجتماعی بتواند با مطالعهٔ زبان در بافت اجتماعی زندگی واقعی ربط پیدا کند، باید تعریفی روشن از این مفاهیم ارائه کرد. از این رو، در این فصل، نویسنده با توجه به نظریه‌های فوکو، بوردیو، شری ارتنر، و ریموند ویلیامز تلاش می‌کند تا به تحلیل‌های زبانی میان‌کنش‌های واقعی عمق ببخشد و معتقد است که مطالعات انسان‌شناسان زبان‌شناس می‌تواند نشان دهد که چگونه روابط قدرت بزرگ‌مقیاس از دل روی‌دادهای ارتباطی خرد به‌وجود می‌آید.

۳. ارزیابی کلی کتاب

از ویژگی‌های مهم این کتاب، که از نقاط قوت آن به‌شمار می‌رود، این است که با نگاهی نو و میان‌رشته‌ای به مباحث و مفاهیم مطرح در انسان‌شناسی زبان‌شناختی و ارائهٔ مفهوم‌سازی‌های جدیدی از آن‌ها در این چهارچوب، توانسته است، علاوه بر طرح موضوعات مهم و بنیادین این رشته، به خواننده دید تازه‌ای را در مورد مطالعات و پژوهش‌های این شاخه از علم ارائه کند. برای مثال، نویسنده با مفهوم‌سازی زبان به‌عنوان کنشی اجتماعی، که حیاتی‌آکنده از مؤلفه‌های فرهنگی دارد، توانسته است ویژگی چندوجهی بودن زبان را تبیین کند؛ ویژگی‌ای که چراغ راه پژوهش برای محققان این رشته محسوب می‌شود.

در همین راستا، نویسنده کتاب تلاش کرده است تا با استفاده از تصاویر، نمودارها، و نمونه‌های پژوهشی انجام‌شده در حوزه‌های مختلف این شاخه از علم، تصویری روشن و زنده را از موضوعات مطرح در هر فصل ارائه کند و این برای خوانندگان کتاب فرصت ارزش‌مندی است که در کنار مباحث نظری، با نحوهٔ به‌کارگیری نظریه‌های مذکور در میدان عمل و پژوهش آشنا شوند. از آن‌جا که نویسنده در هر فصل از مثال‌های فراوانی استفاده کرده است، خواننده آگاه با مطالعهٔ هر فصل بی‌تردید خواهد توانست تا موضوع و ایده‌ای بکر و درخور پژوهش بیابد و این به‌خصوص برای دانشجویان زبان‌شناسی، مردم‌شناسی، و علوم اجتماعی می‌تواند ویژگی پرفایده‌ای به‌شمار رود. در واقع با نگاهی دقیق‌تر، درمی‌یابیم که هدف نویسنده نیز نگارش کتابی کاربردی در حوزهٔ انسان‌شناسی زبان‌شناختی بوده

است، به‌خصوص در فصل سوم که نویسنده در مورد فرایند تحقیق در این رشته صحبت می‌کند و گویا خواننده را گام‌به‌گام با موضوع و چگونگی تحقیق در این رشته آشنا می‌کند. فصل‌هایی مانند فصل هشتم دربارهٔ فعالیت‌های نوشتاری، فصل دهم دربارهٔ زبان و جنسیت، و هم‌چنین فصل یازدهم دربارهٔ زبان، نژاد، و قومیت فصل‌هایی‌اند که نویسنده در آن‌ها با بهره‌گیری از نمونه‌های فراوان تحقیقاتی خواننده را به موضوعات مطرح در انسان‌شناسی زبان‌شناختی علاقه‌مند می‌سازد و فصل‌های الهام‌بخشی برای خواننده محسوب می‌شوند.

از دیگر نقاط قوت این کتاب این است که نویسنده در پیش‌فرض خود، خوانندگانی را در نظر گرفته است که با اصطلاحات و مفاهیم انسان‌شناسی زبان‌شناختی آشنایی کامل ندارند و از این‌رو اصطلاحاتی را که قرار است ستون مباحث هر فصل باشند، به‌روشنی معرفی و توصیف کرده است که موجب می‌شود خواننده مبتدی در کنار مثال‌هایی که نویسنده از زندگی روزمره در هر فصل آورده است، بتواند ارتباط مؤثر و خوبی با کتاب برقرار کند.

اگر بخواهیم به‌رسم نقد و بررسی نقطهٔ ضعفی برای این کتاب قائل شویم، نوک پیکان انتقادات بیش از هر چیزی متوجه ترجمهٔ کتاب است که البته خوش‌بختانه تعداد موارد قابل‌نقد انگشت‌شمار است. مترجم کتاب در ترجمهٔ برخی از اصطلاحات بیش از اندازه مقید به زبان مبدأ است و همین امر گاه موجب شده است که محتوا قربانی صورت شود. نمونهٔ این موضوع را می‌توان در ترجمهٔ عنوان فصل اول کتاب دید که متأسفانه نتیجهٔ آن عبارت «حیات آکنده از جامعهٔ زبان» است که به‌نظر عبارتی مبهم و بی‌معناست. چنین نقص‌هایی گاه در متن کتاب نیز، هرچند انگشت‌شمار، قابل مشاهده‌اند که البته خوش‌بختانه خواننده با توضیحات بعدی متن می‌تواند ابهام‌ها را رفع کند. نکتهٔ دیگر در مورد ترجمهٔ کتاب معادل‌های نامأنوسی است که مترجم برای ترجمهٔ برخی از اصطلاحات قرار داده است. همان‌طور که در متن این مقاله اشاره شد، اصطلاح *indexicality* در بسیاری از کتب زبان‌شناسی و نشانه‌شناسی نمایه‌مندی ترجمه شده است که اصطلاحی گویا برای ویژگی مذکور زبان است و در این کتاب، مترجم آن را اشارت‌گری ترجمه کرده است. بهتر بود که مترجم از اصطلاحات مأنوس این رشته استفاده می‌کرد، هرچند معادل‌های مترجم به‌هیچ‌وجه اشتباه نیستند.

پیش‌نهاد آخری که می‌توان برای بهبود متن ترجمهٔ کتاب ارائه کرد، در مورد پانویشت‌هایی است که مترجم برای اسامی درون متن در انتهای هر صفحه ارائه کرده است.

به این ترتیب که در پانویشت در ذکر برخی از اسامی فقط نام خانوادگی نویسنده یا پژوهش‌گر آمده است (برای مثال، ص ۲۲۵) و در برخی دیگر، علاوه بر نام خانوادگی، نام کوچک نیز ذکر شده است. این درحالی است که برای یک‌دست شدن پانویشت‌ها و این‌که خواننده بتواند نام نویسنده و اثر موردنظر او را با سهولت بیش‌تر بیابد بهتر است که نام و نام خانوادگی نویسنده یا متفکر موردنظر در سراسر پانویشت‌ها هردو باهم آورده شود، حتی اگر در متن اصلی این‌گونه نباشد. هم‌چنین، در مواردی که دو اسم در متن اصلی پشت‌سرهم می‌آیند (مانند کالینز و بلات ص ۱۴۳) درست آن است که برای هر یک از دو اسم به‌طور جداگانه پانویشت داده شود.

۴. نتیجه‌گیری

به‌طور خلاصه می‌توان گفت که کتاب *زبان زنده؛ درآمدی بر انسان‌شناسی زبان‌شناختی*، به‌دلیل تعریف و توضیح اصطلاحات پایه‌ای در مطالعات انسان‌شناسی زبان‌شناختی، توجه به ویژگی چندوجهی بودن زبان چه در نظریه و چه در عمل، استفاده مبسوط از نمونه‌ها و مثال‌ها و تصاویر برای کمک به درک بهتر و عمیق‌تر موضوع، ساختاربندی مناسب بخش‌ها و فصول، و ترجمه روان کتابی مناسب و مرجع برای درس انسان‌شناسی زبان‌شناختی و نیز جامعه‌شناسی زبان در دانشگاه به‌شمار می‌رود. از این‌رو، خواندن این کتاب برای همه کسانی که به مباحث و پژوهش‌های زبانی در بطن جامعه و فرهنگ علاقه‌مندند، توصیه می‌شود.

هم‌چنین، مخاطب با مطالعه کتاب به این مهم پی می‌برد که زبان رسانه‌ای اجتماعی و غیرخنتی است که به‌قول باختین مملو از نیات دیگران است و با مطالعه آن می‌توان مناسبات، روابط قدرت، هویت‌های فرهنگی، باورها، ارزش‌ها، و هنجارهای اجتماعی را در جامعه موردنظر آشکار کرد.

کتاب‌نامه

- آشوری، داریوش (۱۳۹۲)، *فرهنگ علوم انسانی*، تهران: مرکز.
- احمدی، بابک (۱۳۸۳)، *از نشانه‌های تصویری تا متن*، تهران: مرکز.
- اردبیلی، لیلا (۱۳۹۴)، *مقدمه‌ای بر انسان‌شناسی شناختی، نظریه‌ها و مفاهیم*، تهران: علمی و فرهنگی.
- اهرن. لورا ام. (۱۳۹۶)، *زبان زنده؛ درآمدی بر انسان‌شناسی زبان‌شناختی*، ترجمه رضا مقدم‌کیا، تهران: سمت.

۲۰ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال ۲۲، شماره ۸، آبان ۱۴۰۱

تراجتلوا، یان (۱۳۹۴)، انسان‌شناسی شناختی؛ گزیده مباحث، ترجمه لیلا اردبیلی، تهران: علمی و فرهنگی.

جووانی، بناردو و ویکتور دی‌مانک (۱۳۹۷)، مدل‌های فرهنگی پیدایش، روش‌ها و آزمون‌ها، ترجمه لیلا اردبیلی، تهران: پژوهشکده فرهنگ، هنر و ارتباطات.

روشن، بلقیس و لیلا اردبیلی (۱۳۹۱)، مقدمه‌ای بر معناشناسی شناختی، تهران: علم.

Ahearn. M. Laura (2011). *Living Language: An Introduction to Linguistic Anthropology*, Wiley-Blackwell.